



احساسات و عواطف حضرت سیدالشهدا (ع) در روز عاشورا

انحراف تاریخ و تفسیر و حدیث و غضب خلفای بیگانه چنان عرصه را بر امام حسین (ع) تنگ نموده بود که جز شهادت و جراحات و اسارت خویش داروی مفیدی برای هشداری مردم نمی یافت.

انحراف تاریخ و تفسیر و حدیث و غضب خلفای بیگانه چنان عرصه را بر امام حسین (ع) تنگ نموده بود که جز شهادت و جراحات و اسارت خویش داروی مفیدی برای هشداری مردم نمی یافت.

علامه آیت الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی در کتاب امام شناسی مجلد ۱۵ در ادامه مبحث «احساسات و عواطف بشری در امامان» در خصوص احساسات حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام در روز عاشورا چنین می نگارد:

برخی از بی خردان می پندارند: وقایع روز عاشوراء بر سیدالشهداء علیه السلام امری عادی بوده است. رنج و زحمت و عطش و جَرَح و قتل و آسُر همه آنها اموری بسیار سهل و آسان بوده است. چون برای امام علیه السلام که روحش ملکوتی می باشد، عطش و گرسنگی و زخم و آفتاب و شمشیر بران اثری ندارد. وی با وجود نورانی و تجرّدی خود در برابر همه اینها به عنوان برخورد با حُلّوا و شیرینی و سیرابی و امثالها مواجه می شود. آنگاه تعجب می کنند که: چگونه حضرت علی اکبر عرضه داشت: عطش مرا کشت، و سنگینی زره مرا بیتاب نمود؟!

آنگاه در جواب می گویند: پدرش با نهادن زبان خود، و یا انگشتی خود در دهان او، او را سیراب کرد، و مراد از سنگینی آهن، سنگینی زره نیست بلکه کنایه از عظمت لشکر آهن پوش و شمشیر به دست آنهاست که در برابر حمله او ممانعت به عمل می آورند. [۱]

این برداشت، برداشت نادرستی می باشد. سیدالشهداء علیه السلام بشر بوده است، و دارای بدن و جسم طبیعی بوده است. عطش را خوب ادراک می نموده است. زخم و جراحات را خوب می فهمیده است. ناله العطش اطفال و نوحه و زاری زنان حرم را خوب می دانسته است. بلکه از امثال ما صدها برابر بیشتر. زیرا او انسان کامل بوده است، و به مقتضای کمال در انسانیت، ظهور و بروز محبت و مودت به مخلوقات الهی و ادراک لوازم بدنی و طبیعی که لازمه مقام جمع الجمعی می باشد، در وی عمیق تر و ریشه دارتر بوده است.

آری عشق به خدا، و تفانی در قرآن و سنت پیغمبر، و روش و منهاج ولایت علوی، و بصیرت و عمق درایت او به انحراف تاریخ و تفسیر و حدیث و غضب خلفای بیگانه از متن دین و معارف دین که نوبت را به یزید تبهار رسانیدند، چنان عرصه را بر او تنگ نموده بود که جز شهادت و جراحات و اسارت را داروی مفیدی برای هشداری مردم نمی یافت، و لهذا عاشقانه این برنامه را پی ریزی کرده و برای سرنگونی حکومت جبارۀ بنی امیه حرکت کرد، حرکتی تا یَتَوَقَّفَ و بدون بازگشت، گر چه در میان راه صحنه ای همچون زمین طف و واقعه کربلا پیش آید: فَسَلَامٌ عَلَيْهِ ثُمَّ سَلَامٌ عَلَيْهِ ثُمَّ سَلَامٌ عَلَيْهِ. وَاللَّعْنُ عَلَيَّ عَدُوّه، ثُمَّ اللَّعْنُ عَلَيَّ عَدُوّه.

اینک می بینید: شهادت دو جگر گوشۀ وی: علی اکبر و طفل شیرخوار چطور بر او اثر گذارده است، و دنیا را در برابر چشمانش سیاه نموده است. اما چون لله و فی سبیل الله و إلی الله می باشد عاشقانه آنها را می پذیرد و در آغوش می کشد:

شهادت طفل شیرخواره امام حسین علیه السلام

طفل رضیع (شیرخوار) وی مادرش رَبَاب [۲] دختر امروالقیس بن عدی است، و مادر رباب هِنْدُ الهُثُود بوده است. سید بن طاوس؛ می گوید: چون حسین علیه السلام بر زمین افتادن جوانانش و محبّانش را نگرست، عازم شد تا لشکر را برای ریختن خون قلب خود ملاقات نماید، و با صدا ندا در داد: هَلْ مِنْ ذَابٍ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؟ هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فَيُنَا؟ هَلْ مِنْ مُعِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ بِإِعَاتِيَّتَا؟ هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَاتِيَّتَا؟

«آیا کسی هست که دشمنان را از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم براند؟! آیا مرد موحدی هست که درباره ما از خدا بترسد؟! آیا فریادرسی هست که به فریادرسی ما امید در رضای خداوند ببندد؟! آیا کمک کننده ای هست که در کمک کردن به ما امید ثوابهای اخروی را داشته باشد؟!»

بر اثر این ندا صدای زنان خیام حرم به ناله و فریاد بلند شد. حضرت نزدیک خیمه آمد و گفت به زُتَب: تاویلینی ولدی الصغیر حتی اودّعته. فَأَحَدَهُ وَأُمًّا إِلَيْهِ لِيَقْبَلَهُ، فَرَمَاهُ حَرْمَلَةً بَنُ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ - لعنه الله - سَهْمٌ فَوَقَعَ فِي نَحْرِهِ فَذَبَحَهُ.

«پسر کوچکم را به من بده تا با او وداع کنم! پسر را گرفت و خم شد به سوی او تا او را ببوسد، که حرملة بن کاهل اسدی - لعنه الله - طفل را با تیر نشانه گرفت. آن تیر در حلقوم طفل آمد، و او را ذبح کرد.»

در کمان بنهاد تیری حرمه اوفتاد اندر ملایک غلغله

رست چون تیر از کمان شوم او پرزان بنشست بر حلقوم او

چون درید آن حلق، تیر جانگداز سر ز باروی یدالله کرد باز

تا کمان زه خورده چرخ پیر را کس ندیده دو نشان یک تیر را

شه کشید آن تیر و گفت ای داورم داورِ خواه از گروه کافر

نیست این نوباوه پیغمبرت از فصیل ناهای کم در برت
و چه نیکو شاعر در گفتارش این منظره را مجسم نموده است:
و مُعْطَفٍ أَهْوَى لِتَقْيِيلِ طِفْلِهِ قَبْلَ مِنْهُ قَبْلَهُ السَّهْمُ مَتَحَرًّا

«و چه کم مرد خم شده‌ای که پائین آمد تا طفلش را ببوسد، ولیکن پیش از بوسیدن او، تیر جانکاه گلوئی طفل را بوسید.»
آن حضرت به زینب فرمود: حَذِيْهِ، ثُمَّ تَلَقَّى الدَّمَ يَكْفِيْهِ فَلَمَّا امْتَلَأَتْ رَمَى بِالدَّمِ نَحْوَ السَّمَاءِ، ثُمَّ قَالَ: هَوْنٌ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بَعِيْنُ
الله! «بگیر این طفل را نگه دار، سپس دو کف دستهای خود را زیر خونها گرفت. چون دو دست پر شد از خون آن را به آسمان
پاشید و گفت: چون چشم خدا می‌بیند، آنچه بر من رسیده است سهل می‌باشد!» [۳]

و در «احتجاج» وارد است که: چون حضرت تنها بماند و با او نبود مگر پسرش: علی بن الحسین، و پسر دگري شیرخواره که
نامش عبدالله بود، حضرت طفل را گرفت تا با او وداع کند پس ناگهان تیري بیامد و بر بالای سینه او بنشست و او را ذبح کرد.
حضرت از اسب به زیر آمد و با غلاف شمشیر خود قبري حفر کرد و طفل را با خون خود آغشته نمود و او را دفن کرد. [۴] و [۵]
این طفل شیرخواره مذبح با سگینه هر دو از يك مادر بودند. مادرشان رباب دختر امروالقیس می‌باشد که شرحش گذشت.
سیدالشهداء علیه‌السلام به قدری به سگینه و رباب علاقمند بودند، و رباب و سگینه هم نسبت به پدر و شوهر، تا جایی که
ابن‌اثیر در احوال رباب زوجه حسین علیه‌السلام آورده است که: پس از شهادت حضرت يك سال تمام، سایه سقفي بر سر وي
نیفتاد تا اینکه بدنش کهنه شد و از غصه جان داد. و گفته شده است: او مدت يك سال تمام بر روي قبر امام حسين علیه‌السلام
توقف و اقامت گزید و سپس به مدینه برگشت و از شدت تأسف بر آن حضرت جان داد. [۶]

اما مقدار محبت حضرت به سگینه تاحدی است که به او می‌گوید: دل مرا با اشک خود آتش مزن! ببینید: مقام مودت حضرت
در عالم کثرات براساس محبت عالم وحدت تا چه اندازه عالی و راقی و صحیح است که قطرات اشک نازدانه دخترش دل وي را
به افسوس آتش می‌زند. اینها همه نکته و حکمت است.

مرحوم محدث قمي و مرحوم آية الله شعراني آورده‌اند: در بعض مقاتل روایت شده است که: حسین علیه‌السلام چون هفتاد و
دو تن از خاندان و کسان خود را کشته دید روی به جانب خیمه کرد و گفت: يَا سَكِينَةُ! يَا فَاطِمَةُ! يَا زَيْنَبُ! يَا أُمَّ كَلْثُومَ! عَلَيَّكَ
مَيِّ السَّلَامِ! پس سگینه فریاد زد: يَا أَبَتِ اسْتَسْلَمْتُ لِلْمَوْتِ! «ای پدر جان! آیا تن به مرگ داده‌ای؟!» فرمود: كَيْفَ لَا يَسْتَسْلِمُ
لِلْمَوْتِ مَنْ لَا نَاصِرَ لَهُ وَ لَا مُعِينَ؟! «چگونه تن به مرگ ندهد کسی که یاورى و کمک کننده‌ای ندارد?!»
..... فَأَقْبَلَتْ سَكِينَةُ وَ هِيَ صَارِحَةٌ وَ كَانَ يُحِيْئُهَا حُبًّا شَدِيدًا.

«سگینه در این حال روی بدان حضرت آورد در حالی که فریاد می‌زد، و حضرت به او محبت شدیدی داشت.» حضرت او را در
آغوش گرفت و اشکهایش را پاک کرد و گفت:

سَبَطُولُ بَعْدِي يَا سَكِينَةُ فَأَعْلَمِي مِنْكَ الْبُكَاءُ إِذَا الْحَمَامُ دَهَانِي ۱
لَا تُحْرِقِي قَلْبِي بِدَمْعِكَ حَسْرَةً مَا دَامَ مَيِّ الرُّوحُ فِي جَنَّمَانِي ۲
فَإِذَا قَتِلْتُ فَأَنْتِ أَوْلَى بِالذِّئْبِ تَبْكِيْنُهُ يَا خَيْرَةَ السَّوَانِ ۳ [۷]

۱- «ای سگینه بدان که: گریه تو بعد از من بسیار طول خواهد کشید، در آن وقت که داهیۀ مرگ به من می‌رسد.

۲- دل مرا با سرشک ریزانت به افسوس و حسرت مسوزان تا هنگامی که جان من در بدن من است.

۳- و چون کشته شدم، تو از همه سزاوارتر می‌باشی به گریستن برای کسی که اینک برای او گریه می‌کنی ای برگزیده تمام زنان!»
باری درباره طفل شیرخواره آن حضرت که شربت شهادت نوشید و مادرش رباب بود، حقیر در هیچ يك از مقاتل نیافتم که نام او
علی و یا علی اصغر باشد، آری بعضی او را به اسم عبدالله ذکر نموده‌اند، ولی آنچه برای حقیر امری است یقینی آنکه طفل به
اراده و اختیار خود شهادت را گزید، و در برابر ندای پدر لبیک گفت. و این یکی از اسرار جهان خلقت است که اطفال دارای ادراک
و اختیار و قوه جاذبه و دافعه معنوی می‌باشند. فلذا این طفل رضيع، خود را در مسیر و منهای پدرش همچون پدرش خود را
فدا کرد.

وَ السَّلَامُ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ صَارَ عَطَشَانًا وَ يَوْمَ ذُبِحَ فِي يَدَيِّ أَبِيهِ قَبْلَ أَنْ يُقْبِلَهُ وَ يُودِعَهُ.

پی نوشتها:

۱. مرحوم محدث قمي در «نفثة المصذور في تجديد أحزان يوم العاشور»، ص ۲۵ قضیه توجیه آهن را به لشکر ذکر نموده است.

۲. دمع السجوم، ص ۱۸۶.

۳. نفس المهموم ص ۲۱۶ و دمع السجوم، ص ۱۸۶.

۴. نفس المهموم، ص ۲۱۷ و دمع السجوم، ص ۱۸۷.

۵. محدث قمي در «نفس المهموم» ص ۲۱۶ و ص ۲۱۷ و آية الله شعراني در «دمع السجوم» ص ۱۸۶ و ص ۱۸۷ أيضاً روایت
کرده‌اند از شیخ مفید در ذکر مقتل طفل رضيع که: حسین علیه‌السلام جلوي چادر بنشست و عبدالله بن الحسین فرزند او را
آوردند. طفل بود، او را بر دامن نشانید. مردی از بني‌اسد تیري افکند و او را ذبح کرد. أبو مخنف گفت: عقبه بن بشیر أسدي گفت
که: أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين : با من فرمود: ای بني‌اسد! ما خونی از شما طلب داریم. گفتیم: گناه من چیست رحمک
الله یا أباجعفر آن چه خون است؟! فرمود: پسرکی از آن حسین علیه‌السلام را نزد او آوردند، در دامنش بود که یکی از شما تیر
افکند و او را ذبح کرد. پس حسین علیه‌السلام دست از خون او پر کرد و بر زمین ریخت و گفت: ای پروردگار اگر نصرت را از

آسمان بر ما بسته‌ای، پس بهتر از آن نصیب ما کن و از این ستمکاران انتقام ما را بگیر. و سبط در «تذکره» از هشام بن محمد کلبی حکایت کرد که چون حسین علیه‌السلام آنها را دید بر کشتن وی متفق، مصحف را بگرفت و بگشود و بر سر نهاد و فریاد زد: میان من و شما این کتاب خدا و جدّم محمد رسول او! ای مردم به چه سبب خون مرا حلال می‌دارید؟! و کلبی نظیر آنکه در اوّل صبح عاشورا گذشت آورده است تا گوید: آنگاه حسین علیه‌السلام روی بگردانید طفلی از آن خویش را شنید از تشنگی می‌گرید. دست او را بگرفت و فرمود: ای مردم اگر بر من رحم نمی‌کنید بر این طفل ترحّم کنید. پس مردی از آنها تیری افکند و آن طفل را ذبح کرد و حسین علیه‌السلام بگریست و می‌گفت: خدایا حکم کن میان ما و این مردمی که ما را خواندند تا یاری کنند آنگاه ما را کشتند. پس ندائی از آسمان رسید: ای حسین او را رها کن که وی را در بهشت دایه معین است. و بعد از آن گوید: حصین بن تمیم تیری افکند که در لب آن حضرت جای گرفت و خون از دو لبش روان گشت و می‌گریست و می‌گفت: خدایا سویی تو شکایت می‌کنم از آنچه با من و برادران و فرزندان و خویشان من می‌کنند. و ابن نما گوید: آن طفل را با کشتگان اهل بیت بنهاد. و محمد بن طلحه در «مطالب السؤل» از کتاب «الفتوح» نقل کرده است که: امام علیه‌السلام فرزندی صغیر داشت تیری آمد و او را بکشت پس او را به خون آغشته کرد و با شمشیر زمین را بکند و نماز بگذاشت بر وی، و به خاک سپرد و این ابیات بگفت: کفر القوم و قدّموا رغبوا.

۶. نفثة المصدور في تجديد أحزان يوم العاشر، طبع سنگي ص ۳۸ و ص ۳۹. مرحوم محدّث قمی در اینجا فرموده است: در میان زنان محترمه اهل شرف که بسیار اهل محبّت بوده‌اند این امر شایع بوده است که: پس از فوت شوهرشان بر سر قبر او خیمه می‌زدند و روزها را به روزه و شبها را به قیام می‌گذراندند چنانکه شیخ مفید و کثیری از علماء شیعه و عامّه این را درباره فاطمه بنت الحسین علیه‌السلام نوشته‌اند که: پس از آنکه شوهرش: حسن مثنی در سن سی و پنج سالگی فوت کرد، او بدین عمل مبادرت کرد تا مدّت یک سال تمام.

۷. نفس المهموم، ص ۲۱۴ و دمع السّجوم، ص ۱۸۴. آیه الله شعرانی در اینجا پس از این ابیات گوید: این شعر اعمّ از اینکه از زبان خود امام یا دیگری از زبان امام علیه‌السلام گفته باشد مصداق دارد چون سکینه عمر طولانی یافت و دیر بماند و برگزیده زنان بود در کمال شرف و ادب و بزرگی مانند او نیامد. خانه‌اش مجمع اهل فضل و شعر بود و همه از وی توقع انعام و صلت داشتند و برای زیارت او از شهرهای دور سفر می‌کردند.